
منطق و موضوع و فایده آن از دیدگاه ابن سینا

دکتر محمد علی شیخ
گروه فلسفه

درباره منطق گفت و گو بسیار است که آیا خود علم است یا فن و اگر علم است اصلی است یا آلی .

برخی آن را قسمی از فلسفه می دانند و برآنند که فلسفه از حقیقت و ذات موحود بطور مطلق بحث می کند و هر مطلق شامل مقید نیز هست و به این اعتبار منطق هم از مباحث فلسفه به شمار است . ریشه این گفت و گو به ارسطو ، واضع منطق صوری باز می . . گردد زیرا ارسطو در تقسیمات ششگانه مشهور خود از علوم فلسفی حایی برای منطق باز نکرده است .

رواقیان صریحا "منطق را جزئی از فلسفه به شمار آورده اند از این رو اسکندر افروسی که خود مشائی نابی بوده وجهه نظر استادش ارسطو را بیان می دارد و می گوید : منطق جزئی از فلسفه نیست بلکه صرفا " ابزار و آلتی است برای فلسفه و از این رو کلمه ارگانون به یونانی بر منطق اطلاق گردیده است ، و ارسطو این را بر زبان نرانده بلکه راه را برای وضع آن اصطلاح باز کرده است ، چون منطق را طریقی کلی و دانشی اولی دانسته و شایسته دیده پیش از شروع به علوم دیگر بدان پرداخته شود .

یکی از مشکلاتی که از قرن سوم میلادی مطرح بوده است و همه کتب منطق متعرض آن گشته اند این است که منطق خواه علم باشد یا فن آیا جزئی از فلسفه است یا مقدمه ای بر آن^۱ .

ابن سینا به منشاء اختلاف رواقیان و مشاییان پی برده از این رو به تبیین مراد از فلسفه پرداخته است و در پرتو آن تبیین ، می توان دریافت که آیا منطق جزئی از فلسفه

۱ : مقدمه شفا ، ابن سینا ، نوشته ابراهیم مدکور ، ص ۵۲ ، چاپ امیریه ، قاهره ۱۳۲۱ ه .

یا مقدمه‌ای بر آن است و ابن‌سینا در منطق شفاء می‌گوید: بررسی‌های فلسفی ناگزیر یا نظری است یا عملی چون یا بر وجود ذهنی قائم اندو یا بر وجود خارجی، و بررسی‌های نظری یا موضوعش طبیعت است یا ریاضیات محض یا علم الهی و عملی یا سیاست است یا تدبیر منزل یا اخلاق.

او می‌افزاید: آن‌که فلسفه را شامل بحث از اشیاء به لحاظ موجود بودن به‌شمار می‌آورد و آن را منقسم به ذهنی و خارجی می‌داند این علم (منطق) نزد او جزیی از فلسفه نیست ولی چون نفع منطق به فلسفه باز می‌گردد، بنابراین منطق آلت و ابزار فلسفه است، ولی کسی‌که فلسفه را به‌طور کلی شامل هر بحث نظری بداند، منطق نزد او جزئی از فلسفه و آلت و ابزاری است برای دیگر مباحث فلسفه. این توجیه ابن‌سینا از شدت اختلاف میان مشائیان و رواقیان می‌گاهد ولی ابن‌سینا این مشاجره را بهبوده می‌داند زیرا تناقض بین دو قول نمی‌بیند و پرداختن به چنین بحثی را سودمند نمی‌داند. بنابراین ابن‌سینا منطق را واجد دو جنبه نظری و عملی می‌داند:

- ۱ - منطق علم است چون مشتمل بر قواعد و بررسی‌های نظری است.^۱
 - ۲ - منطق آلت و ابزار است زیرا در استخلاص مجهول از معلوم به‌کار می‌آید.^۲
- تقریباً "رای پیشوایان فلسفه اسلامی بر همین نظر استوار است. فارابی^۳ می‌گوید: با قوانین منطق معقولات را می‌آزماییم همچنان‌که اجسام را با ترازو و پیمان می‌سنجیم. غزالی^۴ یک‌بار منطق را علم آلی و بار دیگر میزان می‌خواند. ابن‌رشد^۵ همانند ابن‌سینا منطق را جزء صنایع تعیین‌کننده و استحکام بخش بررسی‌های فلسفی می‌شمارد. ابن‌سینا در همان منطق شفاء می‌افزاید: علم دو گونه است:
- ۱ - تصور که ادراکی است ساده و مفرد مثل تصور انسان یا حساس.
 - ۲ - تصدیق که ادراک نسبت است یعنی دو مفرد را به یکدیگر نسبت می‌دهیم و میان آنها نسبتی که محتمل صدق و کذب است برقرار می‌سازیم و مثلاً "می‌گوییم: انسان حساس است و واضح است که هر تصدیقی مستلزم تصور است ولی برعکس نیست.^۶
- بنابراین از نظر ابن‌سینا تنها تصور و تصدیق دو طریق معمولی شناخت به‌شمار می‌آیند

۱: ابن‌سینا، الشفاء (المنطق) مقاله اولی، فصل ثانی و ثالث، چاپخانه امیریه، قاهره ۱۳۲۱ هـ ص ۱۶ - ۱۵
 ۲: ابن‌سینا، منطق المشرقین، ص ۸
 ۳: فارابی، احصاء العلوم، ص ۵۴
 ۴: غزالی، معیار العلم، قاهره ۱۹۲۲، ص ۱۲
 ۵: ابن‌رشد، مابعدالطبیعه، چاپ قاهره، ص ۲
 ۶: ابن‌سینا، منطق شفاء، ص ۱۷

البته به استثنای طریق فطرت و هداهست که کمتر به کار می آیند زیرا غالباً "علم مکتسب است نه فطری و شناخت شهودی و الهامی را به یکسو می نهد چون آنها را ویژه عده کمی از مردم که موهبید از سوی خداوندند می داند، سپس ادامه می دهد که تصورات و تصدیقات ماگاهی درست و زمانی نادرست هستند، پس برای تشخیص درستی آنها ملاک و ضابطه ای لازم است. ضابطه صحت تصور معرفت یا قول شارح و ملاک درستی تصدیق، حجت است، از این رو غیر از این دو ملاک و ضابطه برای صحت شناخت، مباحث مطرح شده دیگر فروع و معادات به شماراند^۱:

ابن سینا در دانشنامه^۲ علایی می گوید: علم منطق آن علم است که اندروی پدید شود حال دانسته شدن نادانسته به دانسته که کدام بود که به حقیقت بود و کدام بود که نزدیک به حقیقت و کدام بود که غلط بود و هر یکی چند گونه بود. و علم منطق علم ترازو است و علوم دیگر علوم سود و زیان است. و رستکاری مردم به پاکی جان است و پاکی جان به صورت بستن هستیه است اندروی و به دور بودن از آلائش طبیعت و راه بدین هردو به دانش است و هر دانشی که به ترازو سخته نبود، یقینی نبود پس به حقیقت دانش نبود، پس چاره نیست از آموختن علم منطق.

در کتاب النجاة^۳ ابن سینا می گوید: هر شناخت و دانشی یا تصور است یا تصدیق و تصور همان علم اول است و با حد و جاری مجرای آن به دست می آید، مثل تصور ماهیت انسان، تصدیق تنها با قیاس و جاری مجرای آن حاصل می شود مثل تصدیق ما به اینکه کل را مبدائی است بنابراین حد و قیاس آلت اکتساب معلوماتی به شمارند که مجهولند و با رویه و اندیشه معلوم می شوند و هر کدام از آن دو یا حقیقی است یا غیر حقیقی ولی تا حدی نافع است و برخی از آنها باطلند و به حق مشتبه و فطرت انسانی غالباً "بین آنها تمیز نمی دهد و اگر چنین نبود بین خردمندان اختلافی روی نمی داد و در رأی یک نفر تناقض پیش نمی آمد.

پس منطق صناعتی است نظری که می گوید چه صور و موادی صحیحند و نیز قیاس صحیحی که برهانش می خوانند کدام است و آن صور و موادی که حد اقتناعیند و رسم تام دارند چیستند. و به ما نشان می دهد که از چه صور و موادی قیاس اقناعی که اقوی موردش را جدل می نامند و شبیه یقین است تشکیل می گردد و مورد ضعیف آن را که ظن غالب می آورد خطابه می گویند و نیز بیان می دارد که کدام صورت و ماده حد فاسد به شمار می آید

۱: همان، ص ۱۸.

۲: ابن سینا دانشنامه علایی کتابفروشی دهخدا، چاپ دوم، بهمن ماه ۱۳۵۳، ص ۱۰ - ۹.

۳: ابن سینا، النجاة، کتابفروشی مرتضوی تهران، ص ۳.

و از چه صورت و ماده‌ای قیاس فاسدی که مغالطه یا سفسطه‌اش می‌گویند شکل می‌گیرد، در حالی که برهانی یا جدلی می‌نماید ولی چنان نیست. باز منطق ما را آگاه می‌سازد که چه قیاسی است با صورت و موادی که البته تصدیق نمی‌آورد ولی خیال بر ما می‌افکنند که نفس را به شیعی راغب یا از آن متنفر می‌سازد و یا منقبض و یا منبسط می‌گرداند و همان را قیاس شعری می‌نامند فطرت و ذوق سلیم بسا ما را از فراگیری قواعد نحو و عروض بی‌نیاز می‌سازند^۲ اما فطرت انسانی هرگز بی‌نیاز از به‌کار انداختن این ابزار یعنی آلت فکر و اندیشه (منطق) نمی‌باشد مگر انسانی که موعید از سوی خدا باشد. ابن سینا در کتاب: التنبیهات^۳ و الاشارات می‌آورد: مراد از منطق آن است که انسان را به‌زاری باشد قانونمند تا مراعاتش وی را از گمراهی فکر باز دارد و منظور از فکر در اینجا این است که انسان عزم کند تا از امور حاضر در ذهن خویش چه متصور باشد و چه مصدق به‌صورت علمی یا ظنی یا قراردادی و تسلیمی به امور غیر حاضر در ذهن برسد و این انتقال را ترتیبی است هم در مواد و هم در صورت که گاهی بروجه صوابند و زمانی چنین نمی‌باشند و بسا وقتها که ناصواب خود را صواب می‌نماید یا به‌وهم افکند که صواب است بنابراین منطق علمی است که ضروب انتقال از امور حاصل در ذهن انسان را به اموری مستحصل به‌دست بدهد.

ارسطو مبحث قیاس را هدف اصلی و بالذات خود در منطق قرار داده‌است و گفت: و گو از تعاریف را بالعرض مطرح ساخته است ولی منطقیان اسلامی و به‌ویژه ابن سینا به مبحث تعاریف توجهی خاص مبذول داشته‌اند و برآن شده‌اند تا پاره‌ای از تعاریف علمی را گرد آورند بدان باور که آنها کلید علوم و مبانی آنها به‌شمار می‌آیند، مثل مفاتیح العلوم خوارزمی و التعریفات جرجانی و رساله الحدود ابن سینا و رساله فی‌الحدود و الرسوم اخوان الصفا و کشاف اصطلاحات الفنون تهنوی.

فایده منطق

براساس موضوع منطق می‌توان به غایت آن پی‌برد زیرا منطق ما را از خطا در تصور بازمی‌دارد زیرا قواعد حدتام را بیان می‌کند و بین ذاتی و عرضی فرق می‌گذارد و مقومات ماهیت و غیر آن را مشخص می‌سازد و نیز از خطای در تصدیق ما را مصون می‌دارد و

۱: ابن سینا، النجاة، ص ۵ - ۴.

۲: ابن سینا، التنبیهات والاشارات، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۶۲۳، سال ۱۳۳۹، ص ۱.

نمی‌گذارد به احکام و نتایجی نادرست و غیر مطمئن دست یازیم ، از این رو برای ماطرک اقامه برهان موصل به یقین را پی می‌ریزد و از سفسطه یا مغالطه که به نتایجی ناصواب می‌انجامد برحذر می‌دارد!

ابن سینا در منطق دانشنامه^۱ علایی می‌گوید: باز نمودن غرض^۲ اندر علم منطق و فایده اندروی، دانستن بر دو گونه است: یکی اندر رسیدن که به تازی تصور خوانند، چنانکه اگر کسی بگوید مردم یا پری یا فرشته و هرچه بدین ماند تو فهم کنی و تصور کنی و اندریابی و دوم گرویدن چنانکه بگروی که پری هست، و مردم زیر فرمان است، و هرچه بدین ماند، و این راه تازی تصدیق گویند و این هر دو دوگونه‌اند: یکی آن است که به اندیشه شاید اندر یافتن و چاره نبود که او را به طلب از راه خود شاید به جای آوردن، چنانکه اندر رسیدن به چه چیزی روان، و تصور کردن وی، و چنانکه گرویدن به نامردن روان و تصدیق کردن به وی و دیگر آن است که او را اندر یابیم و به وی بگرویم نه از جهت اندیشه و نه به طلب خرد، بلکه به اول خرد دانیم چنانکه دانیم که هرچه برابر باشند با یک چیز که هر یک چندوی بوند یک با دیگر نیز برابرند. یا به حس چنان دانیم که آفتاب روشن است. یا پذیرفته باشیم از بزرگان و دانایان چنانکه از صاحب شریعتان و امامان. یا چیزی بود که اتفاق مردم بروی بود و پرورش ما بروی بوده باشد چنانکه گوئیم دروغ زشت است و ستم نباید کردن یا بروی دیگر از رویها. و هرچه تصور وی یا تصدیق به وی به اندیشه به جای باید آوردن پیش از وی باید که چیزی دیگر دانسته باشیم تا نادانسته را به وی بدانیم.

مثال این در باب تصور. آنکه اگر ما را دانسته نباشد که مردم چه بود و کسی ما را باز نماید و گوید: که مردم جانوری بود گویا، باید که نخست دانسته باشیم معنی جانور - و معنی گویا - و اندر رسیده باشیم به ایشان، پس آنگاه آنچه ندانسته باشیم از معنی مردم بدانیم و مثال این در باب گرویدن و تصدیق آنکه اگر ما را دانسته نباشد که عالم محدث است و کسی ما را باز نماید -- و گوید -- که عالم مصور است و هر چه مصور بود، محدث بود باید که ما گرویده‌بود دانسته‌که عالم مصور است و نیز گرویده‌باشیم و دانسته‌که هر چه مصور بود محدث بود. پس آنگاه آنچه ندانسته‌باشیم از حال محدثی عالم بدانیم. پس هر چه ندانیم، و خواهیم که بدانیم به چیزها دانیم که اول ایشان را دانسته باشیم و هر چه نادانسته بود به دانسته، دانسته شود و لیکن نه هر دانسته راه برد به هر نادانسته -- که هر نادانسته را دانسته‌ای است اندر خور وی -- که از وی شاید او را دانستن. و راهی است که بدان

۱: ابن سینا، مقدمه، منطق شفا، به قلم ابراهیم مدکور، ص ۵۸ چاپخانه امیریه، قاهره (۱۳۷۰ هـ).

۲: غرض اخص از فایده است و هر اخصی در اعم وجود دارد.

راه شاید شدن از دانسته بنادانسته تا دانسته شود^۱.

در منطق^۲ شفا آمده است: فقط غایت منطق است که شناخت و معرفت دو امر را برای ذهن انسان میسازد؛ یکی آنکه گفتار تصور برانگیز باید چگونه باشد تا معرف ذات حقیقت شیء باشد و هرچه سان دال بر شیء است گرچه برذات آن رهنمون نیست و چه هنگام فاسد و خیال برانگیز است که همان راه را می‌پیماید در صورتی که چنین نیست و چرا اینگونه است؟ و چه تفاوتی بین آنهاست؟ و باز غایت منطق بر آن است که بگوید: گفتاری که تصدیق می‌آورد چگونه باید باشد تا تصدیقی یقینی به دست دهد که نتوان آن را نقض کرد، و چه هنگام گفتار، تصدیقی را می‌بخشد که به یقین نزدیک است، و چه موقع آن تصدیق خود را یقینی یا نزدیک بدان نشان می‌دهد در صورتی که چنین نیست بلکه باطل است و فاسد، و گاهی گفتار ظن و میل نفسانی برمی‌انگیزد و ما را قانع می‌سازد ولی تصدیقی جازم نمی‌آورد. زمانی گفتار اثری تصدیق یا تکذیب گونه در نفس می‌گذارد از قبیل اقدام به امری یا خودداری از آن و به نفس انبساط و انقباض می‌بخشد امانه به گونه‌ای که تصدیق آور باشد بلکه خیال‌انگیز است. بسیاری از خیالات در این مورد کار تصدیق را انجام می‌دهند زیرا اگر مثلاً گفتی: عسل تلخ است و قی آور، طبیعت انسان از خوردنش نفرت می‌یابد با اینکه مسلماً "نفس آن قضیه را تکذیب می‌کند ولی با شنیدن آن نفس همان گونه نفرت‌نشان می‌دهد که اگر قضیه‌ای تصدیقی یا همانند آن باشد حال چه فرقیابی بین این گفتارهاست؟ و چرا باید چنین باشد؟ (منطق به آنها پاسخ می‌دهد)

متعلم این صناعت (منطق) نیازمند مقدماتی است که از آنها بدین دو شناخت (معرف و حجت) دست می‌یابد. گاهی اتفاق می‌افتد که انسان به‌طور غریزی به حد و حجتی می‌رسد ولی این دستیابی اتفاقی و غیر فنی است و در موارد دیگر از خطا و غلط درامان نیست... پس فطرت انسان در وصول به شناخت کافی نیست مگر با اکتساب فن منطق و اگر انسان بدون تحصیل منطق به شناختی برسد مصداق این بیت سعدی است:

گاه باشد که کودکی نادان به غلط برهدف زند تیری ...

منطق نجات^۳ در "فصل فی منفعة المنطق" می‌گوید: منطق صناعتی است نظری که می‌شناساند کدامیک از صور و مواد حد صحیحی که بتوان به‌طور حقیقی بدان حد اطلاق کرد، به دست می‌دهد. و همچنین قیاس صحیحی را که برهان حقیقی است به ما معرفی می‌کند و نیز می‌گوید کدام یک از مواد و صور حد اقناعی را نشان می‌دهد آن چنان حد

۱: ابن سینا، منطق دانشنامه علایی، ص ۸ - ۵.

۲: ابن سینا، منطق شفا، ص ۲۵ - ۱۹.

۳: ابن سینا، النجاة، ص ۵ - ۱۳ - ۱ - ۲.

اقتناعی که تصدیقی یقین گونه ارزانی می‌دارد و آن را جدل می‌گویند یا قیاسی ضعیف‌تر از آن به وجود می‌آید که ظنی غالب می‌بخشد و خطابه نام می‌گیرد و از چه صورت و موادی حد فاسد یا قیاس فاسدی حاصل می‌شود که آن را سفسطه یا مغالطه می‌خوانند و همان است که برهان یا جدل می‌نماید ولی هیچ یک از آنها نیست. و همچنین از کدام صورت و ماده قیاسی فرا می‌آید که البته تصدیق نمی‌آورد ولی خیالی برمی‌انگیزد که نفس را به امری راغب یا نسبت به آن متنفر می‌سازد و یا موجب انقباض یا انبساط نفس می‌شود که قیاس شعری نام دارد بنابراین فایده منطق همین امور است و فطرت انسانی از به‌کار گرفتن فکر در استفاده از این ابزار (منطق) بی‌نیاز نمی‌باشد مگر اینکه موءید از سوی خداوند باشد. ابن سینا در کتاب منطق التنبیهات^۱ و الاشارات تحت عنوان "النهج الاول فی غرض المنطق" می‌آورد: مراد از منطق این است که ابزار و آلتی قانونی در اختیار بگذارد که مراعاتش عاصم و نگه‌دارنده فکر از خطا باشد. و مقصود از فکر در اینجا آن است که انسان عزم کند تا از اموری حاضر در ذهن اعم از تصویری یا تصدیقی به تصدیقی علمی یا ظنی یا تسلیمی یا وضعی که غیر حاضر در ذهنند برسد. و این انتقال ذهنی را ترتیبی و صورتی است که گاهی بروجه صوابند و زمانی غیر از آن ولی به صواب شبیه‌اند، و یا موهم شباهت به صوابند، بنابراین از فراگرفتن منطق است که ضروب انتقالات از امور حاصل در ذهن به امور مستحصل به دست می‌آید.

را اینجا با نقل پاره‌ای از عبارات و مضامین شیخ بزرگوار از کتب گرانقدرش بسنده می‌شود. بدین امید که مبتدیان را سودبخشد و اهل فن با دیده کرامت عذر این کمین را بپذیرند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱: خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات (ص ۱۳ جلد اول، در علم منطق، مطبعه حیدری، ۱۳۳۷).
می‌گوید: قیاس وضعی شامل قیاساتی است که مصادر و اصول موضوعه علومند و مسائل علوم بر آنها مبتنی است و نیز قیاسهای خلف که گرچه مناقض رای قایلند اما چون اثبات مطلوب بر آنها استوار است پذیرفته اخذ می‌شوند و همچنین قیاسهایی که جدلی موجب بدانها ملتزم می‌گردد تا پراساس آنها طرف را محاب کنند. گاهی هم غیر از اینهاست.